



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان اوند،کوچه آرشیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۹۲-۸۸۶۵۴۳۹ نمابر: ۰۷۱۹-۸۸۸۸۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۰۴۶۷۹۵۴۴۲
www.sharhdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۶ اذان مغرب ۲۰:۰۰ اذان صبح فردا ۵:۰۳ طلوع آفتاب ۶:۳۲

شرق

روزنامه

یکشنبه ۲ شهریور ۱۳۹۲ ۱۷ شوال ۱۴۳۴ ۲۵ آگوست ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۱۵ ۱۶صفحه

تهران‌نگاری

مش‌غلام



احمد مسجدجامعی

● در ابتدای کوچه مسجدجامع مغازه نسبتا کوچکی بود که صاحب مهربان آن را مش‌غلامحسین می‌خواندیم که از همان صبح زود تا پاسی از شب در آنجا حضور داشت صبح‌ها جلو مغازه را جارو و آبپاشی می‌کرد. در فصل تابستان آبپاشی چند بار تکرار می‌شد. مغازه کوچک او در حد یک سوپرمارکت امروزی کالا داشت و یک شهروند کوچک بوده البته نه از نوع بسته‌بندی‌شده؛ علاوه بر آن بعضی چیزهای دیگر را رایبه می‌کرد که در مراکز امروزی عرضه کالا، نمونه‌هایی از این قبیل یافت نمی‌شود. مجموعه اجناس از این قبیل بودند، ماست طاقاری، انواع برنج، عدس، ماش، نخود، لوبیای چشپیلی، لوبیای قرمز، لپه، پنیر و کره که در کنار آن قطعه‌ای یخ قرار می‌داد تا طعم و شکل آن تغییر نکند، روغن خوراکی، روغن بادام، روغن ماهی، روغن زیتون، انواع سنجاق‌ها، شانه‌ها، قرقره‌ها، فرقه‌ها، سوزن‌ها، دکمه‌ها و کش‌ها و… که این آخری را با طول دستاش اندازه‌گیری می‌کرد و این اواخر اندازه آن را با متری که روی پیشخوان چسبانده بود، می‌سنجید. آن سال‌ها برای روشن نگه‌داشتن وسایل آشپزخانه و گرم‌ا از نفت سفید استفاده می‌شد. در مغازه او نفت هم بود و خودش پیت نفت را از مشتریان می‌گرفت و در آخر مغازه آن را پسر می‌کرد. پیت‌ها از دو جنس فلزی و پلاستیکی درست شده بود و بعد دست خود را با دستمالی پاک می‌کرد؛ اما بوی نفت باقی می‌ماند و گاهی هم سایر اجناس که در اختیار مشتری قرار می‌گرفت از این بوی‌بهره نبود.

در فصل تابستان بعضی میوه‌ها به‌خصوص انگور عسگری و انگور بی‌دانه هم می‌آورد و موقع مرتب‌کردن آنها با خودش زمزمه می‌کرد چه انگوری چه انگوری مثل چِراغ زنبوری. ما برای آنکه انگور در پاکت‌های کافی‌قدیم له نشود آبکش می‌آوردیم و با آن انگور را به خانه می‌بردیم.

مش‌غلامحسین همه اهالی محل را به‌خوبی می‌شناخت و اگر غریبه‌ای به آنجا رفت‌وآمد می‌کرد، از چشم تیزبین او دور نمی‌ماند. شب‌هایی که برق می‌رفت، چِراغ زنبوری بزرگ خود را طوری بین مغازه و کوچه قرار می‌داد که روشنایی آن به کوچه نیز تابانیده شود. او نسیمه هم می‌داد و گاهی پول دستی هم قرض می‌داد و بالاخره کار مردم را راه می‌انداخت و خیرش به محله می‌رسید و آن را در دفتری یادداشت می‌کرد؛ البته نوع نگارش او به نحوی بود که ما از آن چیزی نمی‌فهمیدیم و به آن حساب سیاق می‌گفتند. بقالی مش‌غلامحسین به‌تنهایی یک نهاد اجتماعی بود. اگر کسی به سفر می‌رفت به او خبر می‌داد تا در نبود او مراقب خانه و زندگی‌اش باشد و اگر دنبال خرید یا اجاره خانه بود، از وی کمک می‌خواست. در واقع نقش بنگاه معاملات مسکن امروز را هم عهده‌دار بود. گاهی هم به پدر و مادرها در انتخاب همسر برای فرزندان‌شان کمک می‌کرد و زمینه آشنایی با همسایگان جدید را فراهم می‌کرد. اگر کسی با مشکل یا خطری مواجه می‌شد،

او را نیز در جریان قرار می‌داد. یکبار مار بزرگی در زیرزمین خانه ما دیده شد. بلافاصله بیه او گشتیم و مش‌غلامحسین فوراً به آنجا آمد و با تردستی تمام مار را تعقیب کرد. یک پاروی چوبی را با قوت و قدرت در جایی مانند گردن مار قرار داد و با دلم بر سرش کوبید و سپس دم مار بی‌جان را گرفت و جنازه او را برداشت و مثل پهلوان‌ها حرکت کرد و آن را در تقاطع بازار آهنگرها و کوچه مسجدجامع رها کرد و شرح مواقع را برای مردمی که جمع شده بودند با آب و تاب بیان می‌کرد. یکبار دیگر چنین وضعی پیش آمد و من بی‌آنکه به کسی بگویم همین کارها را کردم و پس از کشتن مار که البته چندان بزرگ نبود دیگران را در جریان قرار دادم اما نه‌تنها کسی مرا تشویق نکرد بلکه توبیخ هم شدم.

ادامه دارد

یادمان

یادی از «شیلا ویتکر»



علیرضا شجاع‌نوری

اواسط دهه ۶۰ که تازه بعد از دوسالی مکاتبه با جشنواره‌های بین‌المللی، متقاعد شده بودند که در ایران سینمای قابل‌اعتنایی وجود دارد و کم‌کم فیلم‌ها را دعوت می‌کردند جشنواره جشنواره‌ها در شهر لندن به مدیریت «شیلا ویتکر»، فیلم‌های «دستفروش» محسن مخملباف و «طلسم» داریوش فرهنگ را به نمایش گذاشت، که هر دو فیلم با استقبال درخشان شرکت‌کنندگان و منتقدان روبه‌رو شدند. اما این تمام ماجرا نبود بلکه رویداد مهم دیگر حمایتی بود که خانم ویتکر از فیلم‌های ایرانی می‌کرد و هم‌او بود که قلم «جان گیلت» منتقد مشهور و تراز اول آن روز را به نوشتن راجع به سینمای ایران ترغیب کرد. از آن روز سینمای ایران یک حامی بی‌روا قرض پیدا کرد و هم‌شسه در هر فرصتی و هر جمعی متعصبانه از سینمای ایران تعریف می‌کرد. امروز که آوازه سینمای ایران در همه‌جا پیچیده است و عظمت آن

سالن اصلی

خاطرات و خطرات یک فیلمساز



سهیل محمودی

تماشا‌ای یک فیلم سینمایی، فیلمی انسانی و اثرگذار: «فرزند چهارم» آخرین ساخته وحید موساییان؛ فیلمسازی با دغدغه‌های عمیق انسانی– و دیدن این فیلم در کنار انسان‌هایی که سال‌هاست دوستان داریم و دلمشغولی‌های انسانی‌شان را می‌شناسیم، به دعوت وحید موساییان، دوشنبه ششی از مردادماه، در سینما فرهنگ کنار هم جمع شدایم. یک سانس فیلم برای میهمان‌های او است. در یک ردیف من و ساعد باقری و حسین و پوریا و یاس نشسته‌ایم در کنار عزیزی چون: سیدمحمد خاتمی، سیدمحمد دعبی، سیاحمد سام، احمد مسجدجامعی، سجاد محمدی، فریدون عموزادهخلیلی، فاطمه سالاروند، عبدالجبار کاکایی، علیرضا تابش و خود وحید موساییان. با شروع آرام فیلم، سرت گرم شده که کم‌کم تلنگرها و ضربه‌های لحظه‌هایی از فیلم را بر ذهن و اندیشه‌ات احساس می‌کنی. داستان فیلم در قاره آفریقا جریان پیدا می‌کند. کشور سومالی که از دو مصیبت قطعی می‌کند، فقرزدگی در عذاب است؛ و کودکان و زنان بیشترین قربانیان آن «فرزند چهارم» وحید موساییان، سخت عواطف را برمی‌انگیزد. آن هم نه از نوع احساسات ملودرامی و سطحی، بلکه با بیان و شرح واقعیت و دستمایه‌های رئال. «فرزند چهارم» در مسیر روایت، کم‌کم از گونه و ژانر مستندمانند به فضایی داستانی نزدیک می‌شود و ذهن تماشاگر با قصه پیوند پیدا می‌کند. «فرزند چهارم» به روانی و راحتی روایت می‌شود. اما کافی است از وقایع و حوادث پشت‌صحنه فیلم آگاه باشی تا بدانی چقدر سخت و دشوار بوده ساختن‌ش. آن، آن هم با امکانات محدودی که ما در ایران داریم، باید همین لوازم و

جنگل آسفالت

به‌مناسبت اول شهریور؛ روز پزشک

لطفاً آرامش



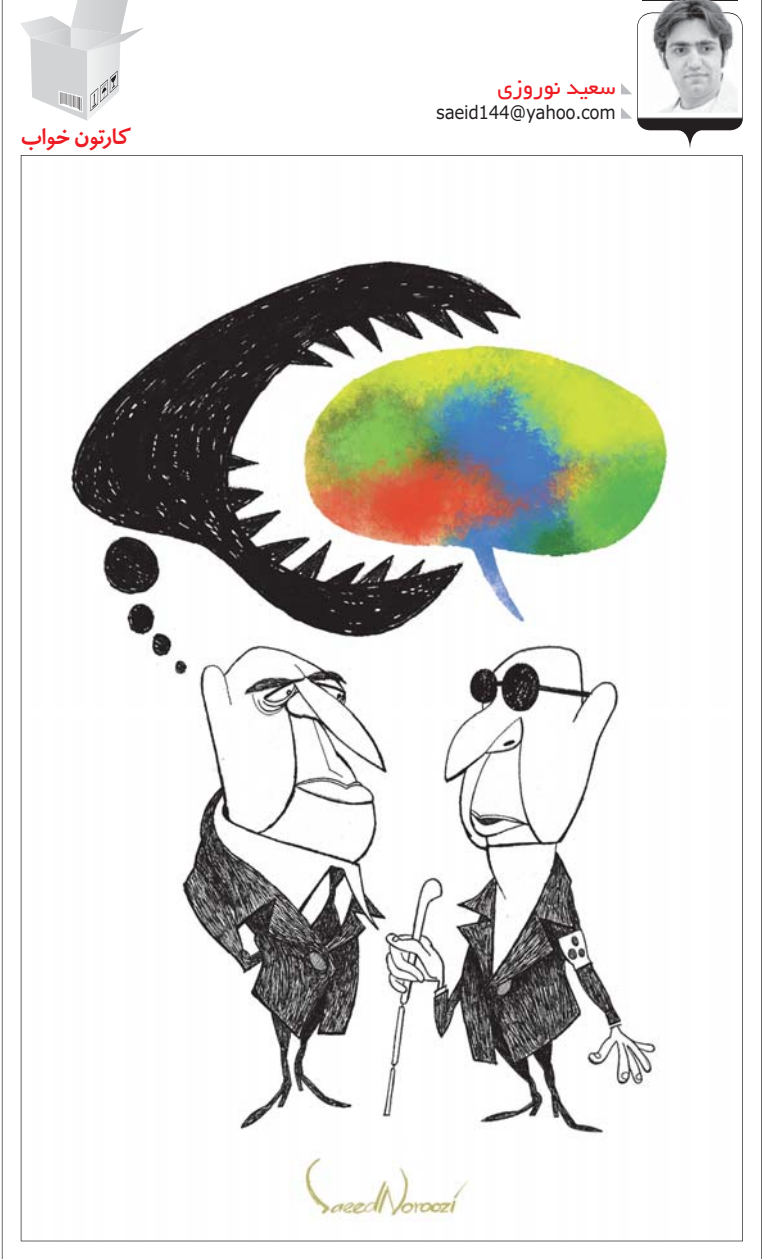
احمد محمدی‌کنگرانی روانیزشک

اول شهریور و روز پزشک اسمال مصادف شده است با دولت جدید. وزیر بهداشت و درمان جدید و وعده‌ها و امیدهای تازه، به‌همین خاطر از نشریات و خبرگزاری‌ها تماس می‌گیرند که انتظار شما از وزیر بهداشت و درمان آینده چیست؟ شبیه به بازی انتخاب ۱۰ فیلم برتر عمر که هرچندوقت یکبار تکرار می‌شود ولی بازهم جذاب است.توقع من از وزیر بهداشت آینده فقط آرامش است. توقع هیچ طرح و اقدام ضربتی‌ای را ندارم که نیمه‌کاره با بتر ماند و بر مشکلات قبلی بیفزاید.تنهااستثنا اینست.توقع من از وزیر بهداشت آینده آرامش است. لطفاً است (هم فراوانی، هم کیفیت، هم قیمت و هم واردات سرنگ چینی و داروی تقلبی و…) و باعث درد و رنج مضاعف بیماران و سردردگمی و نازباطنی پزشکان شده است و نیازمند مداخله فوری و اورژانسی

است. در سایر موارد فکر می‌کنم حتی بعضی طرح‌ها باید متوقف شوند تا بررسی بیشتر و دقیق‌تری صورت بگیرد. مانند طرح ناقص‌الخلفه و بدون پشتوانه مالی پزشک خانواده که با گرتبهراری ناشیانه از سایر کشورها، راندازی شده و سرنوشته ناخوشایند پزشک روستا در انتظار است و بیمار، پزشک عمومی و متخصص، همه متضرر می‌شوند.در شرایطی هستیم که قوانین و مصوبه‌های قبلی هنوز عملی نشده‌اند. اختصاص ۱۰درصد از تخت‌های بیمارستان‌های عمومی به بیماران روانپزشکی که در راستای انگ‌زدایی از بیماران روانپزشکی و جبران کمبود تخت روانپزشکی، از سال‌ها قبل تصویب و ابلاغ شده است ولی هرگز اجرا نشد. در شرایطی هستیم که تمام مشکلات پیشین سیستم بهداشت و درمان سرجای خود هستند. سیستم بیمه ضعیف و ناکارآمد و پرداخت‌های دیر هنگام آنها، هجوم بیماران به بخش‌های دولتی و شلوغی بیش‌ازحد و کاهش کیفیت ارائه خدمات، تعرفه پایین و غیرواقعی خدمات پزشکی و سهم بالای مردم در پرداخت همین تعرفه اندک که باعث نارضایتی هردو طرف شده است، عدمحمایت بیمه از خدمات روان‌درمانی، مشاوره و… درخواست من از وزیر بهداشت آینده آرامش است. لطفاً همین مشکلات را که سال‌ها زمین مانده است و همه از آنها خبر دارند، در آرامش و باسرعت معقول و منطقی حل کنید (به‌جز مقوله دارو) لطفاً قبول طرح‌های ضربتی و بنیادین و اختراع دیواره چرخ را ندیم. که حداقلر فرصت ما چهارسال است. اینجا صحبت از جان و سلامتی مردم است و آرامش برای بیماران و پزشکان مهم‌ترین اصل است.



سعید نوروزی saeid144@yahoo.com



زاویه دید

درباره حکم نهایی متهمان اصلی اختلاس بیمه ایران

که تاراج را نام نهند خراج…



علی نوازنی

اعلام حکم نهایی متهمان اصلی اختلاس

بیمه ایران از سویی دادستانی کل کشور را از نظر می‌گذراندم. احکام صادره گواه روشنی است که قوهقضاییه و متصدیان نظرمی افکندند؛ اینگونه به این تنبه بااسته و مواخذه بجا، درصدد برآمده‌اند تا آشکارا بر این سنت سینه بشورند و اشمئزاز حاصله از آن تردستی مشغوم را به قهاریت قانونمند چاره کنند. لابد آن‌دسته از مردمانی که به این ارتکاب

مذموم رضا می‌دهند، بر این گمان استوارند که:

ز تاراج هر طفل یابد گزند!
هر کسی که دلش رام می‌شود
چلاک بگذرد!

و تصور می‌کنند مسوولان مربوطه هم که در جانب عفو و اغماض ایستاده‌اند، به غرض عین و مناعت، در کرده ایشان نظرمی افکندند؛ اینگونه مجال می‌یابند تا ششگ و خرسان از این دروازه منزل گذر کنند و عاقبت طلبند…

به یاد طنز انتقادی مرحوم «فریدون توللی» افتادم که در مجموعهالتفصیل خود، به رسم صاحبان تذکره، نقیضه‌ای در این باب ساخته و پرداخته است؛ «اختلاس بر وزن اسکناس اندر لغت سرعت را گویند و اخص آن سرعت دیوانیان است از خزانه و در تسمیه این کلمه عقاید متفاوت است؛ زم‌راهی کتابت آن با صاد کرده و ریشه آن را خلوص دانسته‌اند و حجت ایشان اینکه مامور مختلس را ارادت و اخلاص چنان است که کیسه خویش را از خزانه دیوان فرق نهند؛ و جدایی در میان نبینند چنانکه شاعری‌فرمایند:

خلوص نیت و اخلاص چون به پیش آمد
ز جیب خویش منه فرق، جیب دولت را
گروهی دیگر اختلاس را از «اختلال حواس» گرفته و به همین علت مختلسین را از سیاست و مجازات معاف دانسته‌اند.
ز اختلال حواس است اختلاس ای دوست
که هوشیار بدین کار تن نخواهد داد
جنون محض بود ورنه مرد روشن رای
تن از برای یکی پیرهن نخواهد داد!
وخواه‌علی طفیلی‌در ساراهمصباح‌المختلسین، اختلاس اندک را تحریم فرموده و حاجتی که آورده

«سیمین غانم» در تالار وحدت می‌خواند

ایسنا: سیمین غانم در آخرین ماه تابستان در تالار وحدت برای بانوان می‌خواند. این اجرا ششم و هفتم و هشتم‌شهریورماه به روی صحنه می‌رود و سیمین غانم قطعاتش را برای مخاطبان اجرا خواهد کرد. این کنسرت هر روز در ساعت ۱۵ و با اجرای قطعاتی چون «گل‌گلدون من»، «مرد من»، «آسمون آبی» و… همراه خواهد بود. سیمین غانم فعالیت رسمی خود را از ۲۵سالگی و در سال ۱۳۴۸ آغاز کرد. او دوره موسیقی سنتی و ردیف را زیر نظر محمود کریمی گذراند. مدتی نیز نزد استاد مر ترضی حنانه قواعد موسیقی و سلفژ را آموخت.



از هر نظری ضرر

نوبل که هیچی، آیا انجمن جامعه‌شناسان حواسش به ما نیست؟

شبهات‌های ۲ شهردار



پوریا عالمی

● محمدباقر قالیباف، شهردار فعلی، کارهای قشنگی کرد. ن‌وی همه‌جای تهران لامپ آبی وصل کرد. ط‌سری که در یخچال را باز می‌کردی لامپ آبی روشن می‌شد. بعد سر چهارراه‌ها تخم‌مرغ گذاشت و اشاره ط‌رفی به زندگی شهری و زندگی تخم‌مرغی شهروندان کرد. تخم‌مرغ‌هایی هم که گذاشت، خیلی بزرگ بودند و می‌شد بهاش ادرس داد.

دیالوگ

- پس فرمان کجا باشد؟

- ساعت دو بی‌زیر، تخم‌مرغ پارک وی.

هنرهای خانگی

شهرداری البته کارهای خوبی هم کرد. مجسمه‌هایی شبیه همه‌چی جز دم توی همه‌جا گذاشت. یک میهمان ما از خراج آمده بود، گفت: واقعا رنه نزد ایرانیان است و بس؟ ما گفتیم: نه والا. گفت: پس اینا چیه؟

ما گفتیم: اینا کاردستی‌های بچه‌های مدیران شهرداری است. برای اینکه تشویق بشوند، از روی نقاشی بچه‌ها توی مهدکودک بزرگش را می‌سازند می‌گذارند سر خیابان.

خردبرده نداریم

ما الان پنبه شهرداری را زدیم. که هیات‌دولت سابق که رییسش شهردا سلیق بود، فکر نکند ما با آنها خردبرده‌ای داریم. حالا که پنبه شهرداری را زدیم، شبهات‌های قالیباف شهردار و احمدی‌نژاد شهردار را با هم بررسی می‌کنیم، هر چند هیچ شباهتی به هم ندارند.

شبهات پلی

هر دو به فعالیت‌های هوایی علاقه دارند.

همان قدر که آقای احمدی‌نژاد عشق منوریل بود، آقای قالیباف عشق پل هوایی است.

تنها فرقی این است که احمدی‌نژاد به وصال منوریل نرسید (حتی نگذاشتند کبدنه‌الک‌اش را سمت صافیه بزنند) اما قالیباف هر جاستش رسید یک پل هوا کرد. حالا ما این پل هوا کرین را بررسی کنیم؟

یک پل ززند پیچ شمیران و با یک حرکت تمام خاطره شهری، خاطره جمعی، خاطره تاریخی و حتی آمیوه‌ای سر پیچ شمیران را به باد صیادانند.

یک پل ززند روی صدر، صدر مصدر و مطبق شد. نتیجه؟ ۹۰درصد ماشین‌هایی که قرار بود از صدر بروند حالا فکر می‌کنند اگر از صدر بروند دارند از ذیل می‌روند و این ناقض مفهوم صدر است.

بعد هم اینا پل را می‌زنند، فکر می‌کنند شلنگ است دارند بافچه را آب می‌دهند، یعنی آب را خاک بافچه می‌کشند به خودش، نه بلایجان. وقتی این همه ماشین مثل شلنگ فواره می‌کنند، آن طرف که بافچه نیست، چاه هم نیست، پس ماشین‌ها تپانده می‌شوند تگ هم، و ترافیکی می‌شود که اگر این پل‌ها نبود، به عقل جن هم نمی‌رسید. ترافیک می‌شود اینقدر قمر تنیده باشد.

آیا می‌توان نتیجه گرفت هر دو سر به هوا هستند؟
آیا می‌توان نتیجه گرفت هر دو توتل دوست نندازد؟

ما که به ش‌خصه توتل دوست داریم، هر دفعه می‌رویم شمال می‌رسیم به توتل، شروع می‌کنیم به چیغ کشیدن و تخلیه می‌شویم. اگر شهرداری تربیتی می‌داد هر خیابان یک توتل داشت، مردم توی توتل چیغ می‌زدند، سبک می‌شدند، می‌آمدند بیرون تخلیه شده بودند و به ما می‌بخند می‌زدند (به این می‌گویند نظریه اجتماعی، بعد خنده‌دار است که با این نبوغ به ما نوبل که نمی‌دهند. هیچ انجمن جامعه‌شناسان مقیم مرکز هم، از ما تقدیر و تشکر نمی‌کند).

شبهات بلندی

یک شباهت این دوتا شهرداری هم این بود که هر دو اصرار داشتند به افتتاح بزرگ‌ترین چیزها. اینقدر از این چیزها افتتاح کردند که ما گاهی می‌چینیم تپان چطورمی گنجایش این همه چیز بزرگ را دارد. برای ثبت در تاریخ بگویم تنها جایی که آقای احمدی‌نژاد و آقای قالیباف توی یک عکس دیده شدند، مربوط است به افتتاح «بزرگ‌ترین» برج خرم‌ریمانه. که خوشبختانه پروژه با موفقیت روبه‌رو شده ما هر وقت چیز بزرگی افتتاح می‌کنند، یاد این ساندویچ نیمه‌تری‌ها می‌افتیم. نیمتر ساندویچ را می‌دهند دست، پنج‌تراز تومان. نه به درد خوردن می‌خورند، نه به درد صادرات، نه به‌درد سفره‌آرایی. اما طرف دلش هم خوش است که بزرگ‌ترین ساندویچ ایران را از ران‌تر از هر چیز نیم‌تری دیگری می‌دهد. خب پدر من، رضالقمه یک لقمه کباب را نصف کف دست نان، لقمه می‌کند می‌دهد دست آدم، هم تشکم آدم سیر می‌شود، هم فرهنگ چندده‌ساله ایران به صورت لقمه‌ای در جهان گسترش می‌یابد، هم مردم از بی‌لان کاری رضالقمه بیشتر از کارنامه هشت ساله دو شهردار راضی هستند

نتیجه‌گیری

مسا واقعا با آقای قالیباف یا آقای احمدی‌نژاد دشمنی نداریم. نتیجه آنها هم با ما دوستی نداشتند. اگر داشتند این کار را با خاطرات شهری نمی‌کردند و ما خیال کنیم تهران بته است و ما زیر بته به عمل آمدیم. یا کاری کنند ما خیال کنیم ما بی‌پناهیم چون زیر بته به عمل نیامدیم (راز هم نظریه اجتماعی می‌بینید؟ آیا وقتش نرسیده طی مراسم باشکوهی به ما دکترای افتخاری بدهند؟)